

معلم عرفان، برابری و آزادی

دکتر علی شریعتی

د. ۸۰ قیمت: ۳۵۰۰ تومان



ما و شریعتی



اصلاح انقلابی



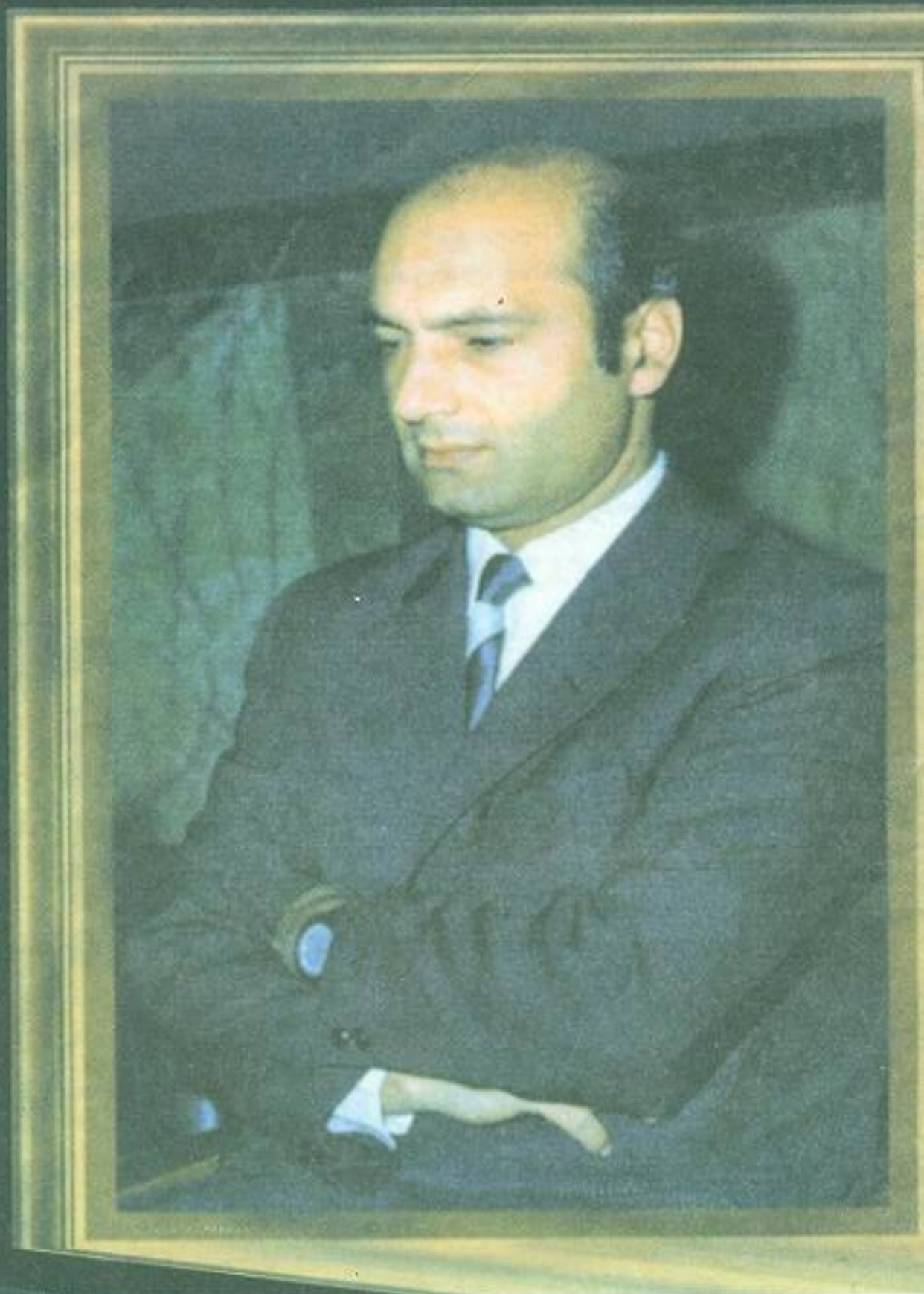
دمکراسی و ایدئولوژی



شریعتی حافظ زمانه



ایدئولوژی از منظر:
سروش و شریعتی



صاحب امتیاز : موسسه فرهنگسرای طبرستان

مدیر مسئول : شکرا... شکری

سر دبیر : سید سعید جلالی

مدیریت تهیه و تنظیم ویژه نامه : علی بذرافشان

طراح جلد و صفحه آرا: امیر حسین محمدی نژاد - مصطفی محمدی - محمود حسینی

نشانی نشریه : تهران، بالاتر از میدان ولی عصر - کوچه کاریابی پلاک ۱۷ - طبقه دوم.

تلفن روابط عمومی : ۸۹۰۹۷۲۵ نمابر : ۸۸۰۲۱۵۶

تهران: ص. پ. ۱۱۳۸ - ۱۴۳۵

قابل توجه صاحب نظران و منتقدان عزیز :

از آنجا که رویه و مشی نشریه طبرستان بر نقد و سنت نقادی استوار

می باشد .

چنانچه نقد و نظری پیرامون ویژه نامه حاضر و یا هر کدام از مقالات و

مطالب مندرج دارید به نشانی نشریه ارسال نموده تا انشاء... در هفته نامه

طبرستان سبز منعکس شود .

(سردبیر)

- سخن سر دبیر ۳
- شریعتی متفکر ماضی یا مستقبل دکتر هاشم آقاچری ۴
- ما و شریعتی دکتر زهرا رهنورد ۱۳
- اسلام ایدئولوژیک و مدرنیته دکتر احسان شریعتی ۱۹
- شریعتی حافظ زمانه دکتر عبدالکریم سروش ۲۴
- ایدئولوژی و دموکراسی گفتگو با دکتر حبیب الله پیمان ۳۲
- ایدئولوژی از دو منظر شریعتی و سروش علی بذرافشان ۳۸
- اصلاح انقلابی رضا علیجانی ۴۴
- سیری در اندیشه شریعتی کرد آورنده علی بذرافشان ۴۸
- شعر و نثر شفیع کدکنی، حمید سبزواری، حسن حسینی، مهسا منقبتی ۵۴
- شریعتی از دیدگاه استاد محمد مجتهد شبستری ۵۶

با تشکر از دوستان خوب انجمن اسلامی دانشکده فنی دانشگاه تهران
که همکاری صمیمانه ای با ویژه نامه داشتند

سخن سر دیور

بیست و چهارمین سالگرد شهادت دکتر شریعتی را پیش رو داریم، متفکری که بیش از دو دهه است که ذهن تاریخی اصحاب معرفت و دوستداران اندیشه و ارباب تفکر و خردورزی را مطلوب آراء و نظریات خویش کرده است. گروهها و نحله های فکری و معرفتی مختلف از بدو شهادت این متفکر تا عصر حاضر تفاسیر، تحلیل ها و موضع گیریهای متفاوت و گاه متعارضی از شخصیت فکری و عقیدتی او ارائه داده اند، چنانچه عده ای همچنان به سیاس و ستایش او مشغولند و گروهی بر سر سفره نقد نشسته و به پخشهایی از تفکرات او خرده می گیرند و برخی نیز که در کسوت مخالفان او جای دارند پی و حمانه پر وی حمله می برند و او را مدافع اندیشه های متجددانه و نقادانه در عرصه دینی و معرفتی و برهم زننده ذهن سنتی جامعه مذهبی ایران قلمداد می کنند، گروه اول خویش را امداد تفکرات شریعتی می دانند و در مجامع و محافل مختلف مجدانه سعی در اثبات آموزه های فکری او دارند و به تلاش یا سنگ دوم و گروه سوم می پردازند در حالی که گروه دوم که در عرصه معرفتی این سرزمین جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص داده اند با نقد نظرات شریعتی در حوزه سیاسی و مذهبی و ایدئولوژی معتقدند اندیشه های شریعتی نیز نگاه تفکرات فاشیستی و استبدادی در عرصه سیاسی و معرفتی می باشد، برخی نیز دلایل مخالفت با شریعتی را در عصر حاضر از آن جهت می دانند که شریعتی اندیشه ها و گفتارهای سنتی و بنیادگرا را که عمر آن سپری شده است دوباره احیاء کرد و به نبرد با مدرنیته نو پای ایران پرداخت. مجموعه تفسیری از این سنگ مود این نظریه است که آراء و افکار شریعتی هنوز در بازار معرفت این مرز و بوم نه تنها مورد مناقشه و مجادله قرار نمیگیرد بلکه اذهان کثیری از اندیشمندان و اندیشه ورزان را به خویش می خواند و از این حیث شریعتی تک ستاره دنیای دار تاریخ ایران معاصر است.

امسال نیز همانند سالهای پیشین شریعتی ما را بر احوال اندیشه اش فراخواند و در چنین روزهایی سیمارها و یادمانهای تصدیق با هدف گرانی داشت یاد و خاطره او همچنین بررسی نظراتش در حوزه های مختلف اجتماعی، سیاسی و سراسر این ملک کهن برپا می باشد. تفاوت عمده بزرگداشت ها و محافل امروزی نسبت به سالهای پیشین در اینست که دوستداران و شیفتگان و تجلیل گران شریعتی هم اینک سهمناکی را از گروههای مختلف در کنار خود می نگرند که با بی نقد و تحلیل با آراء دکتر برخورد می کنند و بعضاً پخشهایی از تفکراتش را بر منابر زیر سوال می برند و بر آن اندیشه ها خط بطلان می کشند و از نتایج آن آراء در حوزه های معرفتی، سیاسی و دینی سخت بیساخته و در حین اراوت به منظم شهید، سعی در بازشناسی و بازفهمی و نقد دیدگاههای او دارند. اگر از چالشهای میان اندیشمندان و مؤلفان اندیشه در گذریم، مواجه با خیل عظیمی از افراد هستند که کمتر می شویم که عمدتاً از نوجوانان و جوانان امروز و یسار دیرینه امروز می باشند آنها مدعی اند که دکتر نه تنها در نظر آنها یک روشنفکر و متفکر برجسته می باشد بلکه یک افکار و یک راه است، راهی که به آن واسطه به مذهب یا نگرش حقیقی بنگرند و افکارهای دینی و مذهبی را زیاده و لطیف تر شناسایی کنند. شریعتی هم در معرفت دینی و مذهبی در اذهان جستجوگر قشر جوان موثر بود و هم در عشق آنها به مفاهیم و آموزه های متعالی دینی کوشش بسیار کرد. هنوز نیز بسیاری از جوانان و نوجوانان که با شریعتی آغازگر راهی بی انتها در عرصه معرفت می شوند و کم نیستند آنان که عقاید دینی خود را با ژرفای اندیشه های او صیقل می بخشند.

این شیفتگی ها همراه با آن نقدهای سنگین نشانگر آنست که مساله شریعتی هنوز یک مساله زنده و پویا است. بنابراین تحلیل، فعالیت در عرصه شریعتی شناسی نه تنها به انتهای راه نرسیده است بلکه مدت زمانی است که وارد یک مرحله جدید معرفتی شده است که یقیناً نتیجه آن هر چه باشد برای کاروان تفکر این مرز و بوم میمون و مبارک خواهد بود.

جامعه فکری ایران در این برهه از زمان با شریعتی نه فقط با نگاه تجلیل گرایانه همراه با ستایش و تکریم بلکه با دیدگاه نقد و نظر و تحلیل های علمی و جامعه شناسانه (که خود مهمترین اهرم موفقیت دکتر بود) مواجه خواهد شد. و از نظر اینجانب عمده رسالت شاگردان و دوستدارانش نیز پرهیز از نگاه مطلق گرایانه می باشد و تمای

نشستن بر سفره میمون نقادی عالمانه و معرفت اندیشانه را طلب می کند و در این راه بایستی از منظرها و زوایای گوناگون به حوزه های مختلف تفکر او پردازند و یقین داشته باشند که شریعتی نه تنها با نقدها رو به تحدید شدن نمی رود بلکه زنده تر و پویاتر می شود چرا که وجود نیز دنبال حقیقت و معرفت بود و از نقد عالمانه برخوردار نمی هراسید و از آن استقبال می کرد.

افسوس که مخالفانش در عصر او بجای نقد عالمانه به فحاشی و به جای تحلیل به تخریب و تکفیر پرداختند و در نتیجه او را مجبور به دفاع معطوف به احساس کردند و وادارش کردند تا برعلت ها تکیه زند و به دفاع از خویش پردازد هر چند آن احساسات رقیق و پاک و آن جوابهای معللانه که در قالب نامه ها، گفتارها و ... تراوش کرده و به چاپ رسیده است امروزه برای رهروان او و جامعه علمی ایران خالی از فایده نیست.

طبرستان سبز در بیست و چهارمین سالگرد وصال آن یار سفر کرده سعی وافر کرده است تا در این ویژه نامه از همه تفکرات و نحله های فکری جامعه که به نوعی به شریعتی و آراء او پرداختند بهره گیرند و در عین تجلیل از مرحوم شریعتی به تحلیل و نقد آراء او پردازد. یقیناً در مباحث این بخش جای برخی از نقادان و حتی مخالفان شریعتی خالی است، وعده گاه خود را با این عزیزان [ن شامه در شماره های آینده طبرستان سبز قرار خواهیم داد و در نقد و بررسی در این موضوع را همچنان باز خواهیم گذاشت. در پایان وظیفه خویش می دانم از تمامی عزیزانی که در آماده نمودن این ویژه نامه از هیچ کمکی دریغ نکرده اند سپاسگزاری نمایم به ویژه از برادر تلاشگر و خوش فکر جناب آقای علی بذرافشان که زحمات زیادی در این راه متحمل شدند.

از خداوند سان آرامش روح دکتر شریعتی و تداوم راه او را

حرامشام

در اسلام و تشیع مکتب حسین چنین ویژگی دارد. اندیشه حسین (ع) یا شهادت حسین متولد شد.

راز این تفاوت و تنوع در چیست؟ به گمان من

برخی هستند که پرسش هایشان ماضی نیست، پرسش های اکنون و مستقبل است اما پاسخ هایشان ماضی است. ایشان دسته دوم متفکرین هستند. کسانی هستند که به دلیل پرسش های

شریعتی متفکر ماضی یا مستقبل (دکتر هاشم آقاچری)

اکثری و زنده ای که دل مشغول آن هستند حداقل تا زمان حیاتشان می توانند به پاسداری از اندیشه

اگر بخواهیم سبب شناسی بکنیم این سه ثبوت نیست میان اندیشه و اندیشه گران را نباید به پرسش ها و پاسخ هایی که آنها ارائه کرده اند توجه کرد.

متفکرینی که به طرح پرسش هایی پرداخته اند که زمانه آن ها به سرآمده است و به عبارات دیگر عقب تر از سیر سیروورت تاریخی حرکت می کنند از زمره متفکرین اول هستند. ایشان کسانی هستند که به یک معنی در تعطیلات تاریخ به سر می برند. همچون اصحاب کعبه در غار فردیت خود می زیستند و اکنون در هنگامه ای که مراحل تفکر و گذار تاریخی فاصله های زیادی را طی کرده است، آنها ناگهان بیدار می شوند و به طرح پرسشها می پردازند. پرسش هایی که دیگر متعلق به دوره و زمانه آن ها نیست. مسئله هایی که دیگر در دستور کار انسان و جامعه قرار ندارد. این متفکران قبل از اینکه بپایان تفکرشان رسیده است یا اساساً تفکر آن ها مرده متولد می شود و یا در واقع هیچ تفکری تولد نمی یابد.

متفکرین ماضی با این شاخصه و مینا مشخص می شوند که پرسش هایشان نیز ماضی است. آن هایی که به طرح پرسش های ماضی می پردازند، متفکر مستقبل، متفکر اکنون و آینده نیستند.



و تفکر خود می پردازند.

اما نوع سوم متفکرینی هستند که علاوه بر آنکه پرسش هایشان اکنون و مستقبل است، پاسخ هایشان نیز اکنون و مستقل است. ما برای اینکه بدانیم و ببینیم که دکتر شریعتی یا هر متفکر دیگری آیا برای زمانه ما یا زمانه آتی سخنی برای گفتن دارد باید نظر کرد به پرسش های او در گام نخست و سپس به پاسخ هایی که او به آن پرسش ها داده است. توجه کرد.

تحلیلی که برخی از نویسندگان و روشنفکران جامعه ما در سال های اخیر از دکتر شریعتی ارائه کرده اند و خواسته اند براساس این تحلیل نتیجه

بگیرند که دکتر شریعتی متفکری است ماضی، تحلیل میثی بر دو قطبی و دوگانه نهضت و نظام است. این نویسندگان یا تقسیم دو دوره نهضت و نظام دوران انقلاب و مبارزه از یکسو و استقرار دولت و نظام سیاسی از سوی دیگر چنین طرح کرده اند که دکتر شریعتی متفکر دوره نهضت بوده است. گفتن از، پیام او، آثار و نوشته های او معطوف به موقعیت و مسائل ماقبل انقلاب بوده است. دوره ای که نیاز به شور، هیجان، مبارزه جوی، برانگیختگی انقلابی، آرمان خواهی ایدئالستی و بالاخره در یک کلمه انقلابی گری داشته است. به گمان ایشان دکتر شریعتی متفکر عصر انقلاب است و چون اکنون عصر انقلاب سپری شده است، لاجرم عصر دکتر شریعتی نیز سپری شده است.

این تقسیم بندی و نتیجه گیری به گمان من ناشی از یک تلقی نامرست نسبت به دکتر شریعتی و مبنای بر یک الگوی به شدت سلبت زده است. دکتر شریعتی به هیچ وجه کار خود را بر مبنای دوگانه نهضت و نظام تعبیر و تفسیر نمی کرد. زیرا که اساساً دکتر شریعتی یک استراتژیست سیاسی با انقلابی نبود. برای اینکه ببینیم این تقسیم بندی و تفسیر چقدر درباره دکتر شریعتی صادق است، کالبدت خط مشی و استراتژی مورد نظر دکتر شریعتی را با استراتژی های بدیل و گزینه های دیگری که در زمان او بود مقایسه بکنیم. در زمان دکتر شریعتی در دهه چهل و پنجاه، مسئله اساسی ابولیسون رژیم و بخصوص ابولیسون اسلامی و مذهبی سرتکونی دولت و جابجایی قدرت حاکم بود. مبارزه با رژیم و براندازی مسئله اساسی همه ابولیسون های مذهبی رژیم گذشته بود. براندازان و سیاسی کاران حداقل در میان خود دو استراتژی متفاوت داشتند: یکی استراتژی مبارزه

مسلحانه و تعقیب دگرگونی دولت و نهاد قدرت یا توسل به اسلحه و جنگ چریکی و نامن زمین به مبارزه مسلحانه شهری و روستایی بود. مشی ای که سازمان های چریکی آن زمان مانند چریک های فدایی خلق و یا سازمان مجاهدین خلق اتخاذ کرده بودند و مشی دوم مشی ای بود که علیرغم عدم اعتقاد به استراتژی چریکی و جنگ یا استراتژی مسلحانه معتقد به سولگولی رژیم از طریق مبارزه سیاسی بود. هر دو این استراتژی ها در هدف مشترک بودند. هدف تغییر بلایی ها بود. دگرگونی در حاکمیت و براندازی نظام سیاسی حاکم بود. و در تکتیک ها و خط مشی های براندازی البته متفاوت بودند. اما دکتر شریعتی در هیچکدام از این استراتژی های موجود هم زمان خود را قرار نمی گرفت. دکتر شریعتی برخلاف ایزنسون چریکی و سلع و برخلاف ایزنسون سیاسی و مبارز به هیچ وجه به طور مستقیم جابه جایی قدرت سیاسی و حاکم را تعقیب نمی کرد. استراتژی او استراتژی بلند مدت تحول فرهنگی بود. او رسالت خود را تحت عنوان ایجاد بحث فکری و روحی در جامعه بیان می کرد و با جمع بندی همه جاتیه ای که از جنبش اصلاح طلبی و احیای دینی در یکی دو دهه اخیر داشت و با مطالعه و تعمق در فرجام همه نهضت ها و انقلاب های سیاسی دوران معاصر به این نتیجه رسیده بود که هر گونه حرکت براندازانه و جابه جایی در سطح قدرت و سیستم سیاسی مقدم بر یک تحول عمیق فکری و روحی و فرهنگی در جامعه کار نیست. مهم و بی نتیجه و ما را گرفتار دور باشد و مشکل تکرار شونده ای می کند که امکان رهایی و آزادی را به جامعه نمی دهد.

استراتژی دکتر شریعتی، استراتژی بلند مدت فکری و فرهنگی برای تغییر و تحول جامعه و فرهنگ مقدم بر تغییر سیاست و دولت بود. اگر از منظر دکتر شریعتی بخواهیم به حوادث سال های ۵۶ و ۵۷ و انقلاب اسلامی ایران نگاه بکنیم و با

منطق مضمونی تئوری ها و اندیشه های او به داری در باب این دگرگونی سیاسی بپردازیم، در خواهیم یافت که واقعه انقلاب در سال ۵۷ یک واقعه زودرس بود. و پیش از اینکه بحث فکری و روحی، رنسانس اسلامی و پروتستانیسیم اسلامی که طرحهایی بودند که دکتر شریعتی در استراتژی تحول فکری و فرهنگی خود بدنبال تحقق آنها بود در جامعه تحقق پیدا بکنند و پیش از اینکه ساختارهای فکری و فرهنگی، نظام ارزشی، هنجارها، جهانیابی ایدئولوژی و تمام آنچه که زیربنای روح جمعی و خودآگاه و ناخودآگاه اجتماعی باشد، تغییر کند، تغییر در بنای سیاسی امری است که در ادامه خود مشکلات و گرما و بن بست ها و انجواج های خاص خویش ا به وجود خواهد آورد.

دکتر شریعتی به عنوان یک جامعه شناس عمیق که جامعه شناسی او نه الگوپردازی اقتباسی و ترجمه ای از متون آکادمیک جامعه شناسی اروپایی بود بلکه جامعه شناسی که با تعمق جدی و بوم شناختی در جامعه ایران، خود ویژگیهای این جامعه را شناخته بود، معتقد بود که زیربنای جامعه، نه اقتصاد، نه سیاست و نه تمام آن چیزهایی است که معمولاً در جامعه

شناسی مرسوم به عنوان زیربنا مطرح می شود.

زیربنای جامعه از نظر دکتر شریعتی وجدان جمعی و اجتماعی بود. خود اجتماعی و آگاهی جمعی هم در سطح خودآگاه و هم در پایه های زیرین ناخودآگاه اجتماعی. بخصوص ناخودآگاه اجتماعی، ضمیر جمعی ناخودآگاه که آرشیو و بایگانی تاریخی حافظه و ذهن جمعی انسان هاست، نقش بسیار مهم هر چند غیرآگاهانه و غیرمستقیمی در تحولات اجتماعی و تاریخی ایفا می کند و به نظر دکتر شریعتی تا آن ضمیر خودآگاه و ضمیر ناخودآگاه دستخوش اصلاح و تغییر و تحول عمیق نشوند، هر گونه تغییر در رویانهای دیگر چه رویانهای سیاسی، چه رویانهای اقتصادی به فرجام و نتیجه نخواهد رسید و ما را از بن بست رهایی نخواهد بخشید.

اگر با این امپراتوری که دکتر شریعتی به کار خودش و جامعه و زمان خودش نگاه می کرد به دکتر شریعتی بنگریم، خواهیم یافت که تقلیل دکتر شریعتی به متفکر دوره نهضت، دو پاره کردن تفکر و رسالت او و تغافل یا نسیان از ابعاد اندیشه ای او است که فراتر از دوگانه نهضت و نظام می رود. اگر اندیشه شریعتی به اندیشه دوره نهضت تقلیل پیدا کند البته در آن صورت و در شرایطی که ما دوره انقلاب و نهضت را پشت سر گذاشته ایم وجود دکتر شریعتی بلاموضوع و بدون شان و اثر خواهد شد اما اگر رسالت دکتر شریعتی و گفتار او فراتر از این دوگانه سیاسی باشد در آن صورت نتیجه گیری از این منطق و

داوری در باب اینکه دکتر شریعتی متفکری ماضی بوده است داورى خطا و غیر مطابق با واقعیت اندیشه شریعتی است.

شریعتی خود را ادامه سید جمال الدین اسدآبادی و اقبال لاهوری می دید. اگر دکتر شریعتی در تصور و ایمانی که نسبت به خویش و رسالت خود داشت و در ارزیابی نقش و جایگاه خود خویش را به عنوان متفکر دوره نهضت تلقی می کرد معنا نداشت که از خود درکی به عنوان سید جمال و اقبال داشته باشد. طبعاً برای یک استراتژیست سیاسی و نظامی که به دنبال یک انقلاب سیاسی و واژگونی رژیم حاکم است بهتر است که عقبه خود را و تبار و سلف خویش را در چهره ها و سبیل هایی جستجو کند که مظهر مبارزه سیاسی با دولتها و رژیمهای حاکم هستند.

دکتر شریعتی اگر در خود به عنوان متفکر دوره نهضت به معنی نهضت سیاسی نظر می کرد باید خود را ادامه خرداد، ادامه نهضت ملی نفت، ادامه قیام میرزا کوچک خان جنگلی، ادامه شیخ محمد خیابانی و ادامه تمام آن چهره ها و قیام کنندگان و جنبش هایی می دانست که در یکی دو سده اخیر، خیز برداشته بودند برای آن که انقلاب کنند و نظام سیاسی حاکم را سرنگون نمایند. اما تبارشناسی ای که دکتر شریعتی از خود به دست می دهد و عقبه معطوف به نهضت سیاسی و انقلاب سیاسی نیست بلکه این عقبه معطوف به یک جریان فکری اصلاح طلبانه و احیاگرانه بلند دینی و فکری است که رسالت خود را نه محدود در آمدورفت رژیم ها و سرنگونی دولت های

حاکم بلکه در نجات انسان، نجات مسلمانان و بالأخره نجات ایرانیان می بیند. تفکر دکتر شریعتی در ۳ سطح و در میان ۳ دایره متحدالمرکز قرار دارد. بالاترین سطح و بزرگترین دایره از این دوایز سه گانه بشریت است، انسان است. در دایره دوم و سطح پائینتر دغدغه های او، دغدغه انسان مسلمان است و پائینترین و آخرین دغدغه های او دغدغه انسان ایرانی است.



دکتر شریعتی را از روی عقبه ای که خود برای خویش معرفی می کند می توان شناخت همچنانکه دکتر شریعتی را از طریق طرحها و پروژه هایی که او برای کار و رسالت خویش به ما می شناساند می توان ارزیابی کرد. دکتر شریعتی و استراتژی ایجاد بعثت فکری و معنوی در دامن زدن به یک انقلاب اساسی معنوی و نظری و برای تولد

نوین اسلام در عصر حاضر از طرحهایی به نام استخراج و تصفیه منابع فرهنگی، جامعه شناسی مخروط فرهنگی، نگاهی به تاریخ فردا، رنسانس اسلامی و پروتستانتیسم اسلامی سخن می گفت و هیچ کدام از این طرحها طرحهای معطوف به تحول نظام سیاسی و سرنگونی دولت نبود. اتفاقاً کسانی که به گمان خود تصور کرده اند که دکتر شریعتی یک چریک بود یا یک فعال سیاسی و جذبی و کسانی که از شریعتی انتظار دارند که همچون یک عنصر نظامی یا سیاسی در آثار خود به تبلیغ سیاسی یا تحرک، تهیج و سیاسی بپردازد. وقتی که می دیدند، دکتر شریعتی چنین طرح ها و روش هایی ندارد، نه تنها از او ناامید می شدند؛ بلکه به او بدبین نیز می شدند. بی دلیل نیست که در عصر خود دکتر شریعتی، انقلابیون آتشین و تندمزاج که همه چیز را در لوله تفنگ خلاصه کرده بودند و با شتاب گلوله عمق و وسعت اندیشه و رسالت دکتر شریعتی را ارزیابی می کردند یعنی مجاهدین

خلق حتی تا آنجا پیش رفتند که دکتر شریعتی را متهم کردند که دست اندرکار یک پروژه انحرافی است برای اینکه جوانان را از مبارزه مسلحانه به بیراهه بکشاند و آن ها را سرگرم درس و بحث و تحقیق و تدریس کند و با همین منطق است که امروز شما می بینید در جامعه ما آقایی روحانی دکتر شریعتی را متهم می کنند به اینکه عامل ساواک بوده است و از سوی ساواک رژیم مأموریت داشته است که جوانان را از مبارزه رویارویی با رژیم به انحراف بکشاند و به سوی نقد مارکسیسم یا نقد روحانیت سنتی فشری واپس گرا سوق دهد. وقتی که نگره بشریتی یک نگره کاملاً سیاسی شد در آن صورت نه بازجویی های دکتر شریعتی در ساواک به خوبی فهم و کشف می شود و نه پروژه هایی که دکتر شریعتی در نقد روشنفکری مارکسیست یا روحانیت واپس گرای ارتجاعی داشت. منطق سیاست زده این دو پروژه را صرفاً به عنوان پروژه های سیاسی و خدمت به رژیم و برداشتن موانع

سیاسی از سر راه رژیم که عبارتند از مارکسیسم و روحانیت ارزیابی می کند.

اما رسالت دکتر شریعتی یک رسالت سیاسی نبود و لذا باید تمام نوشته ها و گفته ها و منظومه فکری و قول و فعل او را در چهارچوب استراتژی همه جانبه و بلند تحول فکری و فرهنگی ارزیابی کرد.

دکتر شریعتی متفکر ماضی نیست، زیرا که اولاً پرسشهای او نه تنها پرسش های ماضی بلکه پرسش های اکنون و مستقبل است. پروپلماتیک شریعتی را فقط باید در آرشیوها سراغ می گرفتیم و امروز شریعتی فقط به عنوان موضوعی برای پژوهش های آکادمیک دانشجویان و اساتید در مراکز پژوهشی و دانشگاهی می خورد.

اگر پروپلماتیک شریعتی رژیم و سلسله پهلوی بود اما امروز با آن ها درگیریم. آنچه که یک دوران تاریخی را از دوران دیگر جدا می کند، آمد و رفت رژیم ها نیست. هم چنان که گذر ساده زمان و تغییر کرونولوژیک هم نیست. البته متأسفانه در تاریخ نگاری سنتی ما دوره بندی تاریخی براساس یک منت غیرعلمی، دوره بندی سلسله های حکومتی است شما اگر امروز به درس های معمول و مرسوم دانشگاهی در رشته تاریخ مآخذ و مبنای مطالعه تاریخ است. سلسله هاست. تاریخ ایران در دوره ساسانیان، تاریخ

ایران در دوره غزنویان، تاریخ ایران در دوره صفویان، تاریخ ایران در دوره قاجاریان، این دوره بندی غیرعلمی ترین و سطحی ترین دوره بندی ها برای تاریخ است و این البته ناشی از مشکلات تاریخ نگاری و واپس ماندگی تئوریک است که دانش تاریخ در کشور ما دارد. دوره بندی تاریخی به عنوان یک دوره بندی عملی تقسیم مراحل و دوره های تاریخی براساس فرآیند شدن اجتماعی و ضرورت انسان است. زمانی ما می توانیم دوره ای را از دوره دیگر جدا کنیم و به عنوان یک دوره مشخص تاریخی مورد مطالعه قرار بدهیم که سرمشق هاپاردایم ها، منظومه های فکری، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، طبقاتی و شکل بندی پارادایم، وضع تمدنی و فرهنگی یا در سطحی بالاتر زیست جهان و عالم انسان و جامعه مشمول تغییر و دستخوش تحول نشده باشد تا بگوییم که دوره ای از دوره دیگر جدا شد، دوره ای به پایان رسید و دوره جدیدی آغاز شد. نمی توان با گذر زمان دوره ها را از یکدیگر جدا کرد. چرا که ممکن است یک جامعه پانصد سال تقویمی از عمر او بگذرد و هم چنان در یک دوره تاریخی به سر ببرد و در مقابل جامعه دیگری ده سال بگذرد و از یک دوره به دوره دیگری انتقال پیدا کند. معیار دوره بندی تاریخی زمان تقویمی نیست. زمان اجتماعی، زمان تمدنی و فرهنگی است. اگر با این معیار نگاه بکنیم و توجه داشته باشیم که تفاوت دوره ها تفاوت سرمشق ها و پارادایم های حاکم بر هر دوره نه تنها زمان نیست، بلکه حتی حکومتها و سلسله ها و خلفا و سلاطین و

شاهان و صاحبان قدرت و ولایت و اسارت نیستند. بلکه آنچه که دوره ما را از دور قبل جدا میکند و نشان می دهد که ما در دوره ای دیگر به سر می بریم، زیست جهانی است که ما در آن به سر می بریم و در این زیست جهان پرسشها، معضله ها است که ما به عنوان انسان و به عنوان جامعه بشری با آنها درگیر هستیم.

شکافها و تعارضهای هر پدیده واقعی اجتماعی و تاریخی است که با دوره ماقبل یا دوره مابعد تفاوت می کند. وقتی که دوره ای تجدید می شود، تغییر پیدا می کند، زیست جهانی متحول می شود، سرفق ها و برآمدهای نظام معرفتی دوره تغییر پیدا می کند. حال بپاییم که پروپلماتیک که دکتر شریعتی با آن مواجه بود و شکاف های دورانی که او در آن پسر می برد و شریعتی دغدغه پیدا کردند پاسخ به این پرسش ها را نداشت چه بود؟ آیا آن پرسش ها و آن معضله های تغییر پیدا کرده است، اگر این چنین باشد دکتر شریعتی متفکر ماضی است که تفاوت دوره ها را در تفاوت رژیم ها خلاصه می کند. از لاک جوهره زمان و روح دوران غافلند و ارزیابی های آن ها نسبت به متفکران و از جمله دکتر شریعتی ارزیابی هایی سیاسی و در نتیجه سطحی است.

دکتر شریعتی متفکر ماضی نیست، زیرا که اولاً پرسشهای او نه تنها پرسش های ماضی بلکه پرسش های اکنون و مستقبل است. پروپلماتیک شریعتی را فقط باید در آرشیوها سراغ می گرفتیم و امروز شریعتی فقط به عنوان موضوعی برای پژوهش های آکادمیک دانشجویان و اساتید در مراکز پژوهشی و دانشگاهی می خورد.

از شکاف ها و تضادهایی که ما امروز با آن ها روبرو هستیم شروع بکنیم. امروز جامعه ما به عنوان مای ایرانی در سطح اول و در دایره دورنی ما به عنوان مای اسلامی در سطح دوم دایره میانی و بالأخره ما به عنوان مای بشری در دایره سوم و سطح خارجی چه پرسشها و شکاف هایی است؟ به طور خلاصه، اگر بخواهیم مهمترین پرسش ها و شکاف ها و تعارضهای موجود را خلاصه بکنیم عرض می کنم که یکی از شکاف های مهمی که امروز ما با آن روبرو هستیم شکاف سنت و مدرنیته است. ما هم چنان در گیرودار چالش با این تعارض و شکاف هستیم. شکافی که نه تنها مولود دو دهه اخیر نیست بلکه گسل، تعارض و گریو پیچی است که تاریخ دو سده اخیر ما را در خود فرو گرفته است. از این حیث زمانه ما با زمانه دکتر شریعتی هیچ تفاوتی نکرده است.

یکی از پرسش های شریعتی و شاید اساسی ترین پرسش او پرسش از سنت و مدرنیته بود و او می کوشید که برای این پرسش پاسخی پیدا کند. ممکن است ما با پاسخ های دکتر شریعتی موافق باشیم یا نباشیم. ممکن است ما پاسخ هایی را که شریعتی به پروپلماتیک (problematic) خودش داده، صحیح بدانیم یا غلط بدانیم. اما نمی توانیم او را متفکر ماضی بدانیم. ممکن است کسانی باشند و بگویند که دکتر شریعتی این تضادها و معضله ها را به درستی حل نکرده است تفکر او را آسیب شناسی بکنند و ضعف ها و نارسائی ها و حتی تعارض ها و پراکس های موجود در اندیشه او را استخراج و بیان بکنند. اما

حق ندارند او را به عنوان یک متفکر ماضی معرفی کنند.

پرسش از سنت و مدرنیته، پرسش اساسی است که شریعتی در تمام آثارش به نحوه کوشیده است که از منظر خود پاسخ آن را ارائه بکند. درمباحث مختلف، هنر، دین، زن، تکنولوژی، فرهنگ، تاریخ و تمام مقوله های اساسی، دکتر شریعتی درگیر حل این معضل بود. بشریت و تعارض های آن با دیانت، انسان و ادیان و اتقان ایمانیسم، همچنان امروز معضل جامعه ماست. همان طور که معضل و مسئله دکتر شریعتی بوده است. شکاف و پرسش از نسبت آزادی و عدالت، دموکراسی و سوسیالیسم، هم چنان پرسش امروز ماست. دموکراسی یا سوسیالیسم، آزادی یا عدالت، چگونه می توان این پارادکس را حل کرد. شکاف و پرسش میان هویت گرای و جهان گرایی، هویت و غیریت، خود و دیگری اشکال و پرسش از توسعه و عدالت، پرسش از بحران مدرنیته و آثار و نتایج آن، پروپلماتیک مائینیسم عقل ابزاری، نیست انگاری، نیهلیسم، ایتالیسم، از خودیگویی، تقوی و تسلط کنش ابزاری معطوف به هدف، برکنش تقاضی و کلامی و معضوف به ارزش، پرسش هایی که هم چنان در دستور کار ماست. نه فقط به عنوان انسان ایرانی یا انسان مسلمان بلکه به عنوان انسان قرن بیستم، پرسش های که هم چنان موضوع مطالعه جدی و چالش های عمیق میان مکتب های مختلف تئوریک است.

لذا می بینیم که ما هنوز به واقع در عمق تاریخ و ضرورت تاریخی از دوره ای که دکتر شریعتی در او به سر می برد گذار نکرده ایم. شاید اگر ما در دوره مابعد به سر می بردیم، اکنون می بایستی از پیشوندهای پست و پسا استفاده بکنیم. سخن از پسا شریعتی یا پست شریعتی بدانیم. اما ما هم چنان در چهارچوب آن سرمشق تمدنی و فرهنگی و دورانی به سرمی بریم و حداکثر کاری که ما به آن نیازمندیم توسازی و نوگرایی است.

کسانی امروز در جامعه از مومبایی کردن دکتر شریعتی سخن می گویند، هم آنطوری که چپنی ها با صنعت مومی فیکشن «ماتو» را مومبایی کردند؛ مومبایی بکنیم. تمام ابعاد و احشاء را دریاوریم، خون را با سرم خارج بکنیم و مایع مصنوعی سرپانگهدارنده تزریق بکنیم و بعد هیت ظاهری باقی بماند، بدون جان و روح و حرکت و کنش و بعد البته می توان هر روز و هر هفته می توان مرتباً برای دیدار از مائوی کبیر به زیارت او رفت و به ستایش و ادای احترام پرداخت.

متأسفانه این یک نابخشیاری و شاید خصیصه جوامع آسیایی شرقی است. ما شرقیان و از جمله ایرانیان در صنعت مومی فیکشن بسیار پیشرفته هستیم. با متفکران و بزرگان خود به سرعت معامله آرشیویو مومبایی می کنیم. و بعد هر صبح و شام رو به سوی آنها زیارت نامه می خوانیم. چنانکه با امامان و بزرگان دین اینچنین کرده بودیم، یکی از هنرهای بزرگ دکتر شریعتی این بود که این موم های متصلب و منجمد در درون این جسد را ذوب کند و دوباره به او جان، حرکت و روح نکاپ و حیات بدمد. ما در صنعت

مومبایی کردن پیشرفته ایم. اما مغرب زمینیان بجای به باپگاتی سپردن و آرشیویو کردن متفکرانشان، می گوشتند که هر روز در هر زمان اندیشه هایشان را نوسازی کنند. امروز سقراط شناسی، و ارائه کردن قرائت های تو از ارسطو و افلاطون و سقراط، یکی از دلچشوقی های جدی متفکران غربی است و این است که منت مغرب زمین در مسیر تدلوم و استمرار و در نتیجه در جهت تکامل حرکت کرده است. اما سنت ما همیشه گرفتار انقطاع و مکانیزم گشت و واگشت بوده است. ما نیازمند نوسازی متفکرین خودمان هستیم، نه مومبایی کردن آنها.

البته دکتر شریعتی متفکری است مثل هر متفکر دیگر و اندیشه او مثل هر اندیشه و مکتب و مذهبی، نسبی با وضع زمانه خود داشته است. بدون تردید نه تنها شریعتی بلکه حتی کارنامه پیامبران نیز با زمانه اشان نسبی دارد و اقتضائات زمانه، انعکاس خود را در گفتارهای آنها برجای می گذارد. ادعای اینکه تمام اجزاء و عناصر گفتار شریعتی کهنه شده است، شریعتی را نه باید مومبایی و نه باید پت واره کرد.

تفکر دکتر شریعتی، البته با زمانه خود نسبی داشت و همین نسبتها است که اعراض تفکر شریعتی را می سازد و البته باید میان ذاتیات تفکر دکتر شریعتی و اعراض او تفکیکی و تمایز قائل شد. طبعاً دانشجویان ما و جوانانی که امروز مخاطب دکتر شریعتی هستند، وظیفه دارند که آن عرضی و اعراض را از این ذات و ذاتیات جدا کنند وگرنه گرفتار مغالطه ای می شوند که ممکن است در دام تبهکاران دشمن دکتر شریعتی بیفتند.

کمالینکه متأسفانه یک دسته از روشن فکران مذهبی و عناصر طرفدار پروژه اصلاح طلبی در جامعه کنونی ما به این راه افتاده اند. جناح راست اقتدارگرا و شبه فاشیست که حدود ۲۰ سال بود که دکتر شریعتی را به باپگانی سپرده بود و همچون یک کالای فاچاق یا او رفتار می کرد در این دو سه سال اخیر به پادش افتاده است که کسی به نام دکتر شریعتی هم بوده است. مدتی است که به سراغ دکتر شریعتی رفته است و برای اثبات نظریه های اقتدارگرای استبدادی و فاشیستی خود می گوشتند که از وجاهت و اعتبار و بذبیه اندیشه شریعتی سوءاستفاده کنند و اندیشه های واپس گرای قرون وسطی ای خود را در لای زرورق دکتر شریعتی به جوانان هالب بکنند. جوانان بساید مراقب این ترفند جدید باشند. متأسفانه این ترفند در میان برخی از روشنفکران کارگر افتاده است و آن ها نیز همچون عناصر شبه فاشیست اقتدارگرا و البته از موضعی متفاوت حکم صادر کرده اند که ایدئولوژی دکتر شریعتی، ایدئولوژی فاشیستی بوده است، و دکتر شریعتی ایدئولوگ تعامیت خواهی و توتالیتاریسم بوده است.

البته در عالم اندیشه و گفتار، ما همیشه شاهد اندیشه ها و گفتارهای موازی بوده ایم. شاید هیچ زمانی را در تاریخ اندیشه و حتی علم نتوان یافت که با یک گفتار واحد مطلق مواجه باشیم. در همه دوره ها ما شاهد حیات چندگانه و هم زیستی متکثر گفتارها بوده و هستیم. هم آنطور که در زمان خود دکتر شریعتی نیز علاوه بر گفتار دکتر شریعتی، دیگر

گفتمان های دینی نیز وجود داشت. نهایت اینکه از میان دو، سه یا چند گفتمان یک گفتمان پیشی می گیرد و مرکزیت نشین می شود و گفتمان های دیگر به تفاوت و تناسب در میانه مرکز تا حاشیه وضع و موقعیت پیدا می کنند. برخی از گفتمان ها کاملاً پیرامونی و حاشیه ای، برخی نیمه پیرامونی و برخی مرکزی می باشند.

امروز هم ما در عالم اندیشه دینی و تفکر اسلامی و مذهبی با گفتمان های گوناگون روبرو هستیم. و البته دانشجویان و جوانان عزیز برای شناخت اندیشه دکتر شریعتی شاید لازم باشد که این گفتمانهای غیر یا رقیب را بشناسند چنان که فرموده اند: «تعرف الاشیاء بضدادها او باغیارها»، هم باید تفکر ها و اندیشه های نزدیک به تفکر دکتر شریعتی را شناخت و هم اندیشه ها و تفکرهای غیر را. امروز گفتمان های دینی گوناگونی که وجود دارد، به طور کلی بر پنج دسته تقسیم می شوند. من به طور خلاصه اشاره می کنم و می گذرم

نخستین گفتمانی که در جامعه ما وجود دارد گفتمان سنت گرای دینی است. (اورتدکسی مذهبی) در این گفتمان پاسخ هایی که به پرسش های مذکور، می دهند، پاسخ در نسبت دین و مدرنیته و موضع گرفتن به طرفداری از دین به دور از هر گونه نقد و اصلاح و علیه مدرنیته به طور مطلق است و به همین ترتیب در برابر پرسش های بعدی، زیربنای معرفتی این گفتمان دینی تلفیقی است از تفقه گرایی و اخباری گری.

گفتمان دینی دیگری که امروز در جامعه ما وجود دارد گفتمان اصلاح طلبی دینی است. اصلاح

طلبان دینی ضمن اینکه به اصلاح دین و زدودن آفات و اعوجاج هایی که در گوشه و کنار آن وجود دارد پرداخته و می پردازند در عین حال نیم نگاهی نیز به مدرنیته دارند و می کوشند برخی از جنبه های زندگی و عالم مدرن را با نوعی دین اصلاح شده تلفیق کنند. زیربنای معرفتی این گفتمان دینی فلسفه ارسطویی، همراه با تفقه شیعی و اجتهاد است.



اگر در گفتمان سنتی آزادی

جایی ندارد، عدالت نیز یک عدالت روبنایی و غیرساختاری است و عرفان نیز یک عرفان زاهدانه و کاملاً آخرت گراست و نسبت مستقیم و مؤثری با زندگی این جهانی و وضع انسان برقرار نمی کند. در این گفتمان دوم به عدالت توجه می شود؛ هر چند که رویکرد به عدالت یک رویکرد میانه روانه

است، نوعی جامعه گرایی در نظریه عدالت این گفتمان وجود دارد، همچنانکه در کنار این عدالت نوعی عرفان هم دیده می شود و البته نگاهی به آزادی به صورت محدود نیز وجود دارد. اما هم آزادی آن راه به یک دموکراسی کامل نمی برد و هم عدالت آن سر از یک برابری و نوعی سوسیالیسم انسانی در نمی آورد. میان عرفان با آزادی و عدالت در این گفتمان نیز پیوند وثیق و ارگانیکی برقرار نیست. همچنانکه عرفان آن نیز یک عرفان غیروجدی و سنتی است.

گفتمان سومی که در جامعه کنونی ما وجود دارد گفتمان تجددگرایان یا لیبرال های مذهبی است. مبانی معرفتی این گفتمان نوعی تجربه گرایی و پوزیتیویسم است. همچنانکه جهت گیریها و رویکرد آن در درجه اول، به آزادی اهتمام می ورزد. عدالت، جای چندان در این گفتمان به خود اختصاص نداده است. هم چنانکه عرفان هم بسیار کم رنگ است.

گفتمان چهارمی که وجود دارد نئولیبرالیسم مذهبی است. این نوتجدد خواهان زیربنای معرفتی شان مبتنی بر نوعی نئوپوزیتیویسم و رویکردهایشان عرفان و آزادی است. عدالت در گفتمان این دسته محلی از اعراب ندارد. میان عرفان و آزادی نیز هیچ پیوند ارگانیکی وجود

ندارد. عرفان یک عرفان شخصی فردی است که البته با مبانی اپیستمولوژیک و معرفت شناسی آن که پوزیتیویسم هست تناسب و سنجایی ندارد و میان عرفان با آزادی اجتماعی و سیاسی یا به عبارتی دیگر میان دین و سیاست در این گفتمان ارتباطی بسیار ضعیف وجود دارد یا اصلاً ارتباطی وجود ندارد.

و بالاخره گفتمان پنجمی که امروز در جامعه ما وجود دارد نوسنت گرایانی هستند که می‌کوشند سنت را با زبان علم و فلسفه جدید بدون هر گونه تغییر و تحول حفظ کنند و نوعی هم زیستی میان سنت به ظاهر نو شده با مدرنیته و تجدد ایجاد کنند.

در کنار این پنج گفتمان دینی که امروز در جامعه ما وجود دارد، گفتمان دکتر شریعتی، گفتمان ششمین است که من به عنوان یک گفتمان رادیکال و انتقادی دینی از آن یاد می‌کنم. گفتمانی که می‌کوشد با بازسازی سنت و دین از یک سو و بازسازی مدرنیته از سوی دیگر از هر



دو فراتر رود و در یک کنش استعلایی رو به سوی سه آماج اساسی تاریخی و انسانی یعنی

عرفان و آزادی و برابری، دین و دموکراسی و سوسیالیسم حرکت بکند. در این گفتمان میان این سه وجه پیوندی ساختاری وجود دارد. دکتر شریعتی برخلاف آنچه که شبه فاشیست‌ها یا نولیبرال‌های مذهبی در جامعه ما می‌گویند نه تنها تفکری معطوف به نفی آزادی یا اقتدارگرایی و توتالیترسم ندارد؛ بلکه دقیقاً از موضع یک دموکراسی رادیکال است که به نقد دموکراسی لیبرال می‌پردازد. همچنانکه به نقد استالینسم یا فاشیسم یا پاپیسم به صورت اقتدار دینی قرون وسطی‌ای و ناسیونالیستی و طبقاتی دوره جدید پرداخته است. کسانی که به خطا نقد رادیکال شریعتی را از دموکراسی لیبرال به عنوان همسویی او با استالینسم یا فاشیسم یا اقتدارگرایی گرفتند، متوجه موضع برتر و مشرقی‌تر دکتر شریعتی نسبت به دموکراسی بورژوا - لیبرال نبوده‌اند.

دکتر شریعتی همانطور که

عرض کردم به دلیل وضع خاص و ویژگی‌هایی که زمانه اش داشته است، ناچار بوده است، به طرح مسائل با زبان و بیان خاص دوره خودش بپردازد و امروز ما نیازمند نوسازی تفکر دکتر شریعتی و برخورد اخلاقی و پویا با این تفکر در پرتو دو دهه تجربه حکومت دینی جمهوری اسلامی هستیم.

امروز وقتی که ما مخاطب کتاب «امت و امامت» می‌شویم باید توجه داشته باشیم که به هیچ وجه دکتر شریعتی نخواست است در کتاب «امت و امامت» نوعی استبداد دینی را توجه کند که او خود بیش از هر کس نسبت به استبداد دینی کینه می‌ورزید. کسانی که امروز می‌کوشند با تکیه و استناد به کتاب «امت و امامت» تئوری‌های استبدادی مطلقه را با عناوین جدید و به نام دکتر شریعتی توجیه کنند یا ناآگاه هستند که به روح و گوهر گفتمان دکتر شریعتی راه نبرده‌اند یا شایدان سیاست بازی هستند که می‌دانند برای تبلیغ کالای پتجیل خویش از چه مارک و برجستگی در بازار باید استفاده کنند. حداکثر اگر دکتر شریعتی در «امت و امامت» در موضع تجویز و توسعه یک مدل سیاسی نیز بوده است خود او کاملاً تصریح و تصحیح کرده است که این مدل یک مدل موقتی و معطوف به انتقال قدرت از پالائی‌ها به پائینی‌هاست. مدلی است که وقتی جامعه به آگاهی رسیده اراده و انتخاب و آگاهی او تجلی پیدا کرد و گام در راه‌هایی اجتماعی گذاشت، اقتدار باید از بالا، از امام، از ولی منتقل بشود به مردم. چرا که به طور کلی دوران غیبت، دوران شوری و بیعت است و مطلوب اسلام یک دموکراسی مستقیمی است که توده‌ها با مشارکت فعال در فرآیند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری نه تنها دولت را بسازند، بلکه خویششان را نیز بسازند. بر این مبنا بسیار روشن است که پس از یک انقلاب سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی اگر بخواهیم حتی براساس کتاب «امت و امامت» نیز داوران کنیم از دیدگاه شریعتی فرآیند تحول



نظام سیاسی باید، فرآیند دموکراتیزاسیون را طی کند و ما به سمتی حرکت بکنیم که خود نموده های مردم، جدای از هر گونه تبعیضات بنای، ولایت تسخیری و انتصاب و حاکمیت بدون اختیار پائینی ها و مردم، قدرت را بر دست بگیرند و دولت برگزیده و منتخب مستقیم ملت باشد. در آن صورت است که دموکراسی متعهد دکتر شریعتی به فرجام مورد نظر خود رسیده است وگرنه سوءاستفاده ای است از یک نظریه هر چند که من در جایی دیگر گفته بودم که به اعتقاد من دکتر شریعتی در کتاب «امت و امامت» در مقام تجویز و توصیه یک مدل سیاسی نبوده است بلکه از برای دفاع از کلام شیعه و تفسیر و توجیه عقلانی - اجتماعی - تاریخی نظریه امامت شیعی پس از پیامبر متوسل به الگوها و نظریه های جامعه شناسی سیاسی شده است و خواسته است از جامعه شناسی سیاسی و جامعه شناسی و فلسفه سیاسی جدید به عنوان ابزار و روشی در کلام جدید شیعی و اسلامی استفاده کند. اما حتی اگر این تعبیر و تفسیر را نیز نپذیریم باز هم در خواهیم یافت که نظریه است و امامت نه تنها در جهت محکم کردن بندهای ولایت بالای آمریت و نظام اقتدار گرا یا فاشیستی نبوده بلکه به سمت مست کردن این بندها و انتقال تمام حاکمیت و قدرت به نموده های مردم گام برمی دارد.

سخنرانی خانم دکتر زهرا رهنورد:

((ما و شریعتی))

من این افتخار را داشته ام که شاگرد دکتر شریعتی باشم و تولد فکری خودم را با شاگردی او شروع کنم.

یعنی می توانم بگویم از بیست سالگی با شاگردی ایشان دوباره متولد شدم. شریعتی مردی برای تمام فصول است. بدون اینکه از نقد پذیری مصون باشد.

زمانی که شریعتی ظهور کرد، دوران عجیبی بود. از سویی استبداد سیاسی، میاه یک رژیم شاهنشاهی، از سویی تبعیض و جمودیت دینی، از سویی استعمار و وابستگی های اقتصادی و سیاسی شدید و به دنبالش وابستگی های فرهنگی و از سویی یک جریان که در آن مقطع غرب زدگی نام داشت، و جو روشنفکری، در دست روشنفکران مارکسیست و عمدتاً لیبرالیست (نه به معنای امروزی آزادی خواه، بلکه به معنای علاقه مندی به ارزشهای سرمایه داری). - بود.

در چنین شرایطی شریعتی ظهور کرد و نور افکندی به زوایای فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی افکند و ملت را به سوی والاترین آرمانی که می شناخت و آن آرمان هویت در پرتو دین بود راهنمایی کرد. اگر به زندگی فکری دکتر شریعتی نگاهی افکنده شود در می یابیم که او با ۵۰ بحران رو به رو بوده است:

۱- نخستین بحرانی که شریعتی با آن رو به رو شد در حقیقت در همان زمانی که ما شاگردش را می گردیم، بحران اندیشه جمهوری گرایسی بود. که سخنان نوآورانه و قرائت نوآور دکتر شریعتی را از دین بر نمی تافت.

دکتر شریعتی در آن زمان عین خود را در پرتو دین که به معنی داشت. - بحران دیگری که شریعتی را با خود روبرو کرد بحران جمود مذهبی بود. مذهب گرایانی که عمدتاً از روحانیون بودند و شریعتی را تکفیر می کردند، البته در میان روحانیون، شخصی هم مثل

دکتر بهشتی بود که با این تفکر مخالفت می کرد فکری که عمدتاً از مدرسه حقانی و آقای مصباح و نظایر آن بر می خواست.

۲- جریان دیگری که برای دکتر شریعتی بحران ایجاد می کرد روشنفکری لاییک بود، روشنفکری لاییک با یک زبان و بیان جدید روشنفکری مواجه شد. کسی که اگرستانسالیسم، مارکسیسم، مدرنیسم، فلسفه، تاریخ و اندیشه سیاسی را می شناخت و متفکران را با جاذبه دینی خود جذب می کرد در این زمان شریعتی بود.

شریعتی نقاد تیزی بود با زبان زیبای هنر و طنز تیز و عجیب و ریشخند دهشتناک و خسود کننده خودش مخاطبین و دنیای اندیشه را در چنبره ای می پیچاند.

اینها هم شریعتی را به عنوان یک مترجم قلمداد می کردند، چنانچه جالب است که در آن واحد هم او مدنیست منت شکن ضد دین بود، هم مترجم سنت گرای عقب افتاده. منتها از دیدگاههای مختلف.

۳- بحران چهارمی که شدیداً با شریعتی به جنگ پرداخت، اندیشه سرمایه داری و رفاه طلبی ای بود که شریعتی با نکته منتهی خاص خودش که فقر را فخر خود می دانست و موقعی که همسرش اولین فرزند احسان را به دنیا آورده بود، در گوشه کافه ای در پاریس عکس می اندازد و پشت عکس می نویسد: "آزادی خواه و فقیر".

در آن مقطع دو نوع سرمایه داری وجود داشت: سرمایه داری سنتی و بازاری مذهبی که به قول شریعتی از پاچال بازار آن طرف تر جایی را فکر نمی کردند و نمی شناختند.

۴- سرمایه داری های مدرن وابسته به دربار و نظام شاهنشاهی.

که هر دوی اینها سخنان تیز و ضد طبقانی شریعتی را بر نمی تافتند.

۵- اندیشه شریعتی با بحران دیگری روبرو شده بود و آن مارکسیستها بودند.

مارکسیستها هم در جلسات شریعتی، حاضر می شدند و همان جا به چالش و دیالوگ و حتی اهانت می پرداختند برای اینکه او با زبان تیز خودش آنها را به نقد می کشید.



شریعتی متفکر و اندیشمند، و نظریه پردازی بود که در زمان خویش اندیشه های دوران را زیر و رو کرد.

با دو تا دکترا از فرانسه به ایران آمده بود. متفکر روشنفکر دینی به شکل سرشتش جز مهندس بازرگان و یکی دو نفر از اطرافیان وجود نداشتند. و تازه آنها هم برای نسل جوان تازگی خودشان را از دست داده بودند و حالا شریعتی تازه نفس آمده بود با همه این اطلاعات.

ولی با این همه این بحران ها به ذهن او ورودی می داد. یعنی در حقیقت او را به حاش می طاقیدند و با هر یک از اینها به نوعی درگیر می شد و عمدتاً درگیری اش به دو شکل بر می میشت: هم یک دستگاه مرفعی... شناختن اوضاع می داد و هم یک دستگاه ایدئولوژیک. یعنی از زمانی که انقلاب کرده بود زبان طنز و ریشخند بود.

شاید برخی انتقادهایی که کسانی به شریعتی داشتند - غیر از این انتقادهایی که بحران آخری است که به نظر من شریعتی با آن رو به رو است - به خاطر این ورودیها بود. یعنی ورودی ها او را وادار می کرد که نیشهای بسیار تندی بزند و انتقاداتی بکند که ممکن بود خیلی هم مطلقیت نداشته باشد.

این انتقادات ششهایی بود که به طور طبیعی در آثار او ظاهر می شد. همه اندیشه ها بالاخره به نوعی زمان مند هستند و تحت تاثیر شرایط سیاسی - اجتماعی و فرهنگی زمان خودشان قرار می گیرند. بعد از انقلاب اسلامی مردم شریعتی خواه

شدند. از روشنفکران دینی و غیردینی دیگر آن حملات تند خودشان را کنار گذاشته بودند و جز موضع گیرهای شخصی و فردی درون حکومت، مجموع حکومت نسبت به شریعتی یک حالت بی تفاوتی و بی اعتنائی را در پیش گرفت، یعنی نخواستند قضاوت بکنند.

این هم به دلیل این بود که بخش عمده ای از دست اندر کاران حکومت روحانیون بودند که دو بحران از ۵ بحران که بحث کردیم زاینده تفکر آنها نسبت به روشنفکر دینی ای همچون شریعتی بود و چون اینها در حکومت نقش داشتند و پستهای کلیدی را هم داشتند، نمی توانستند آن حالت نهاجمی سابق را داشته باشند، چرا که زمینه های دموکراتیک و مردم سالاریش اجازه نمی داد و نه می توانستند علاقه مدنی نشان بدهند. پس طبیعتاً سعی می کردند بی تفاوت بگذرانند و مردم همچنان عاشق و دلباخته شریعتی، به دلیل دینی که بر گردن خودشان نسبت به او می دیدند به خاطر نقش فداکارانه و سرشار از ایثار و خون فشان و جان فشانی که برای ارزشهای اسلامی داشت. حالا این یک چیز بیرونی است.

... شریعتی واقعاً چه می گفت که با این بحرانها مواجه شد و داده هایی از آن گرفت و وارد اندیشه خودش کرد؟

شریعتی یک روشنفکر دینی بود در مقطعی که روشنفکران دینی محدودی داشتیم و همان عده محدود هم سازگی خودشان را برای آن نسل از دست داده بودند و زبانشان دیگر مدرن نبود و مثل شریعتی هنر و ادب و زیبایی و عشق و شور و عرفان را با دین و جامعه شناسی تلفیق نکرده بودند که یک اثر هنری ارانه بدهند. پس طبیعتاً جاذبه شریعتی استثنایی بود.

اما محتوای این فکر دقیقاً برمی گردد به شرایط سیاسی و اجتماعی ای که ما داشتیم. شریعتی می دید که ما مردمی مستقل نیستیم. پس طبیعتاً استقلال خواه بود.

می دید که استبداد به شکل سیاسی و دینی اش هر دو در جامعه وجود

دارد با اینکه حکومت در دست دین داران نبود ولی اگر لازم می شد استبداد دینی پا به صحنه می گذاشت و کار خودش را انجام می داد و همچنین استبداد سیاسی شاهنشاهی.

از سوی دیگر کار دراز مدتی که یگانگان همراه حکومتهای وابسته داخلی، یعنی استعمار غرب بر روی مردم جهت هویت زدایی کرده بودند. در حقیقت از دیدگاه شریعتی یک اسلام زدایی طولانی انجام شده بود که مصلحتین از سید جمال به این سو همه برای رفع اسلام زدایی هر یک به زبانی می کوشیدند. چون استبداد حاکم بود شریعتی دنبال آزادی بود که پشت بعضی کتابهایش هم نوشته "آزادی، خجسته آزادی" و همچنین به دلیل همه این مسائلی که عرض کردم دنبال جفت و جور کردن. دو نگرش با هم دیگر بود به ذهنی.

هدف او تشکیل یک حکومت دینی بود. او دنبال این بود که حکومت دینی تشکیل بشود. دو کار هم زمان هم انجام می داد:

۱. ایدئولوژیک کردن نقطه نظرهایی از دین که می توانست راهنمایی برای براندازی استبداد و وابستگی و اسلام زدایی باشد.

۲. ارائه یک دستگاه معرفت شناختی نسبت به تمامی مسائل دین ما آن موقع شاگردی بیشتر نبودیم، خود من دنبال یک همچین کاری با سواد



دانشجویی بودم. آن موقع یک کتاب دست به دست درمیان ما می گشت به اسم "انسان چگونه غول شد" این یک کتاب مارکسیستی بود.

هر چند ما با دید انتقادی این کتاب را می خواندیم ولی گاهی مطالعه آن نظرم را جلب می کرد، انسان اول چگونه دنیا آمد؟ بعد چگونه رشد کرد؟ اقتصادش چگونه بود؟ فرهنگش چه بود؟ تولیدش چه بود؟ ازدواجش چگونه بود؟ حکومت را چطور می تشکیل داد؟ فلسفه اش تاریخش والی آخر، انسان چگونه غول شد؟

این در حقیقت کتاب دعای آن موقع مارکسیستها شده بود. ما همان کتاب دعا را می گرفتیم تا بر حسب آن خودمان یک کتاب دعا بنویسیم مثلاً با ترجمه دینی اش. خود من برای اینکه بینم انسان چگونه غول شد، حتی سراغ الواح سومری هم رفتم. در الواح سومری که مربوط به تمدن سومر است سرگذشت انسانهای نخستین، اولین حکومت ها و پادشاهی ها بیان شده است. سومر جزو تمدن های بشری ۶۰۰۰ هزار سال پیش است.

فضای فکری بگونه ای بود که جوجه روشنفکرها هم دنبال این قضیه بودند. ما می دیدیم رقیب ما در آن مقطع (مارکسیستها) دستگاه ایدئولوژیک دارند که می توانند از زمین، از فرش تا عرش را با آن تفسیر بکنند. به افسانای تاریخ و انسان پرمیثو "myth" بروند تا انسان مدرن امروزی و یک فلسفه تاریخ برایش بسازند. چند فرم اقتصادی هم از کمن اولیه تا جامعه سوسیالیستی را تشخیص بدهند.

ما می گفتیم اینها با همین کارها دارند نظام را براندازی می کنند. پس ما چکار کنیم؟ ما هم برویم یک دستگاه ایدئولوژیک و اعتقادی بسازیم. این فکر خیلی متعالی تر و پیشرفته تر با یک سواد خیلی بالاتر در کارخانه اندیشه دکتر شریعتی ساخته شد و یک دستگاه ایدئولوژیک و مبارزاتی ایجاد کرد.

برای اینکه بتواند از طریق او در حقیقت نحوه ما را به هویت خودشان برساند، و در کسب این

هویت به براندازی آن حکومت هویت زفا و همنون شود. در کنار آن او در پی یک دستگاه معرفت شناختی هم بود. یعنی از تفسیر انسان تا تفسیر هستی. البته او یک فیلسوف نبود و با فلسفه هم خوب نبود همیشه از فیلسوف ها هم انتقاد می کرد. یک بار می گفت که به مولوی خیلی علاقه دارم ولی چون مولوی شعر گفت ولی براندازی نکرد از او انتقاد می کنم. این طور به حکومت های بیسواد نگاه می کرد.

از اینجا وارد بحران قطبی که ما با آن روبرو هستیم، در حقیقت شریعتی با آن روبرو است، می شویم. بحرانی که دوباره به شکل دیگری مطرح شده است.

ما در فضا جدیدی از انقلابمان به سر می بریم. آزادی به طور جدی خودش را مطرح کرد. نه اینکه قبلاً توجه نداشتیم - چرا به هر صورت آزادی یکی از آرمانهای انقلاب اسلامی بوده. 'استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی'.

ولی این فاز الان فرصت بهتری برایش وجود دارد. حالا هم به دلیل وجود شطرنج آکای خاتمی، هم به دلیل شرایط اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی. و پس از جنگ ما الان در شرایط بهتری هستیم. برای اینکه آزادی را به تمام معنا مطرح کنیم و دنبالش برویم. و البته تاوانش را هم پس بدهیم.

در چنین شرایطی است که جامعه مدنی خودش را با همه ابعاد زیبایش نشان می دهد که خودش، البته ممکن هست جنبه های منفی هم داشته باشد که هزینه اش را نباید پس داد. حالا ما بنا پیک وضعیتی روبرو شده ایم. در این شرایط آزاد می توانیم برگردیم با نور افکن، گوشه کنارهای این بیست سال را تماشا کنیم. عقب ماندگی ها و ولانندگی ها، پس ماندگی ها، تزویرها، ریاها و قبح هایش را ببینیم و متوجه این موضوع شویم که بخشی از آن آرمانهای بلند اسلامی که توسط امام خمینی، شریعتی و متفکران دیگر، مطرح شد با ناکامی روبرو شده است.

گاهی با خودم فکر می کنم آیا بسیاری از چالشهایی که روشنفکران امروز با شریعتی دارند

یک بحران هست مدونیم نیست؟ در رابطه با شریعتی.

آیا این هست مدونیم نیست که چون دنیای مدونیم را زیر سوال برده و بسیاری از رهیافتهای اساسی اش مثل روایت های بزرگ به قول 'لیونار' مثل عقلانیت و مثل ارتباط قدرت و دانش را به نقد کشیده دارد اندیشه های شریعتی را هم به نقد می کشد؟ البته این یک حرفی است که با خودم می زنم و هنوز جواب قطعی برایش ندارم ولی برای سوال دیگری جواب دارم و آن اینکه چرا روشنفکران امروز اینقدر به شریعتی 'حسادت' می کنند؟

و ملی رغم اینکه همه ما با خشونت مخالفیم، چرا با خشونت داریم نقدش می کنیم؟ من فکر می کنم این کار خودش دقیقاً یک کار ایدئولوژیک است. یعنی در حقیقت ساختار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی وضعیت موجود ما دارد برای مواجهه با شریعتی به ما دستگاه فکری می دهد.

یعنی در حقیقت وقتی شریعتی به خاطر ایدئولوژی سازی اش نقد می شود خود ما هم که به دلیل ایدئولوژیک داریم او را نقد می کنیم. و این دلیل ایدئولوژیک دقیقاً خاستگاه خیلی ملموسی دارد. یعنی همین شرایط فعلی است که دارد برای ما ایدئولوژی می سازد. ما در حقیقت ایدئولوژیهای همین شرایط بحرانی هستیم وقتی که شریعتی را نقد می کنیم. از این زاویه دید شریعتی جرم بزرگی مرتکب شده است.

این ناخود آگاه است. زیر پوست ناخود آگاهی ما دویده، که شریعتی یک مجرم است. چرا؟ برای اینکه تئوریهای او، نظریه پردازیهایی او، سامان دهی های ایدئولوژیک او باعث شد که این انقلاب اسلامی و این جمهوری اسلامی اتفاق بیفتد. با همه عیبهایی که الآن در آن می بینم. البته نسبت به دیگر جاهای دنیا خیلی خوب است.

ما گناه ناآگاهی جمهوری اسلامی را به گردن شریعتی پیچاده می اندازیم و او را زیر ذره بین نقد خودمان گرفته ایم و می گویم.

البته نقد خودش یک کار سازنده است. با نقد پیش می رویم و بدون نقد قطعاً مثل سرفاب واکندی خواهیم بود. هر فکر و اندیشه ای باید به نقد کشیده شود. ولی اگر گوشه و کنار و زوایای این نقد را بررسی کنیم و شاخصه های این نقد را مطالعه کنیم می بینیم که خاستگاه این نقد یک قاجار دردناک است.

شما فکر کنید اگر جمهوری اسلامی در تمام آرمانهای خودش موفق بود ما این همه نسبت به نقطه نظرهای دینی و ایدئولوژیک نقد می شدیم؟ قطعاً نمی شدیم. چون می گفتیم خوب بوده دیگر. او حرف خوبی زد. امت و امانت را مطرح کرد. این هم مثالش خیلی خوب اتفاق افتاد. تشکل و مرجعیت را و تقلید را مطرح کرد. اینهم مثالش. خیلی خوب دارد اتفاق می افتد. شیعه حزب تمام را مطرح کرد. بفرمایید ما هم یک حزب تمامیم. داریم برای آزادی تمام دنیا تلاش می کنیم. همه را می خواهیم خوشبخت کنیم. ولی چون این کارها را نکردیم گناهش را می اندازیم گردن او و نقد خودمان را چنان خشونت وار متوجه شریعتی می کنیم که متوجه نیستیم ما خودمان داریم دقیقاً به شکل یک ایدئولوگ با ایدئولوگ دیگر درگیر می شویم.

همچنان که او هم داده هایی داشت از محیط اطراف خودش و به طور طبیعی جریانهایی فکری وارد اندیشه خود کرد. چونکه پیغمبر و امام که نبود. طبیعتاً وارد اندیشه هایش می شد. با شرایط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و تزویرهای موجود و شش وارد شدن، شش وار دیدن و حکومتی کردن دین، تمام این مجموعه باعث شده که ما کار عجیبی داریم می کنیم. من وقتی به این قضیه فکر می کنم به خودم می لرزم. آخر این چه سیستم و روش غلطی است که ما به کار می بریم؟ اگر مضمکری ساختاری فکری درست کرد بعد ما آن ساختار را موقفیت آمیز اجرا نکردیم باید چه کسی را نقد کرد؟ عیب و ایراد را به کی باید گرفت؟ مثلاً شریعتی در آن واحد این دو تا فکر را مطرح می کرد: سائیرالیزم دموکراتیک را به عنوان

شکلی از وصایت مطرح می کرد. بعد در کنارش هم شدیداً به مردم سالاری و دموکراسی البته با دید مذهبی یعنی با نقطه نظر و خاستگاه دینی معتقد بود. و این الآن برای ما یک پارادوکس شده است. ما می گوئیم چون مردم سالاری اصل است پس آنچه او می گفت، غلط است باید نقد بشود در حالی که اجرای همین قضیه مورد نقد است. من در حقیقت دارم یک بحث روش شناسی می کنم. یعنی باید به کجا انتقاد کرد؟ چه چیز را باید زیر و رو کرد؟

آیا اگر ما متدلوژی امیر کبیر کشی را در کشورمان پیوسته تجربه کردیم. ما روشنفکران دینی هم باید امیر کبیر متفکران و اندیشمندان دینی را که شریعتی است باید بکشیم؟ چون ما به این کار عادت کرده ایم در همین اینکه داریم همان آن که داریم نقد می کنیم خودمان را ترکیب خطا هستیم. من فکر می کنم اگر در قله اندیشه و تفکر اسلامی امام خمینی را قرار بدیم این قله بالهای بزرگ و معروفی دارد از قبیل: شریعتی، مطهری و بازوگان و یکی دو روشنفکر و اندیشمند دیگر. به گمان من شریعتی نزدیکترین بال به آن قله والا است. مگر اینکه آنگاه پیش برویم که او را هم زیر چاقوی نقد خودمان به عنوان یک مجرم که انقلاب اسلامی را ترکیب شده پیش ببریم. که البته من فکر می کنم بعید نیست. یعنی اگر ما ایدئالیست باشیم، اگر واقع بین باشیم، اگر در حقیقت نقد خودمان را به گوشه کنار اجرائیات بیست ساله اخیر نبریم ناچاراً باید برویم سراغ آن کسانی که کمترین دفاع را می توانند از خودشان بکنند. ببینید چقدر بی دردسر است! آیا اگر از شریعتی انتقاد کنیم به زندان می افتیم ۱۴۴ شاید یک جایزه هم به ما بدهند! نشوین هم بکنند!

اگر امام خمینی را هم انتقاد کنیم - البته آن اندیشه های سرمایه داری اش را - ممکن است به هر صورت گرفتاریهایی داشته باشیم ولی، این کار آسان ترین راه است. که به سراغ متفکرین بی دفاع که روح نامرئی شان به چشم ما نمی آید برویم و اشکهای آن روح ها را ببینیم که بر فراز استخوان پاره های

خودشان در گورها به اهتزاز در آمده اند و به ما جانشینان خود می گویند که شما چگونه روشنفکر دینی هستید که به جای اینکه بروید سراغ علت، می روید سراغ معلول. پس می شود گفت که بحران بسیار عجیبی و حتی من معتمد فحیمی که ما با آن روبرو هستیم، بحران روشنفکر دینی علیه شریعتی است. دیگر نمی گوئیم سرمایه دار است، بازاری است، روحانی مرتجع است، روشنفکر لایک است.

ببینید آنها همه ساکتند الآن. (ما لرزا معتمدیم الآن ناختمانیان را به هم می زنند و خوشحالتند). روشنفکر دینی دارد به جنگ روشنفکر دینی می رود و شاخص ترین روشنفکر دینی جهان اسلام در دنیای معاصر را که شریعتی باشد زیر چالش نقد خودش گرفته، آن هم نه نقد عقلانی، بلکه نقد آنا کورونیستی. یعنی او را از زمان خودش خارج کرده، شریعتی را از سی و پنج - شش سال پیش، چهل سال پیش، خارج می کنی می آوری می گذاری اینجا؟ ببینید چقدر کار آنا کورونیستی است.

این اصلاً در زمان خودش نیست این کار. شما شریعتی را برداشید آورید اینجا بعد در اینجا که قرارش می دهید متوجه می شوید عجب کاری کرده است!

یک دستگاه اعضای درست کرده، با آن حکومتی راه انداختند حالا خودتان هم جایش یک چیز حسابی دریاوردید، تزویر و ریا و حکومت تشکیل دادید، مقصر کیست؟ گوش چه کسی را باید بريد؟ این است که من ضمن احترامی که به نقد می گذارم و خودم اصلاً روش و پرو شدم با اشیا و پدیده ها بعد از سمبولیسم و راز آمیز دیدن آنها، روش نقد است. ولی معتمد که در مورد جریان روشنفکری خودمان که در قله اش شریعتی قرار گرفته واقعاً یک تجدید نظر باید بکنیم. از میان ما که شریعتی را اینگونه می گوئیم آیا آن جوهر معنوی پروازگر نماز و کسی بهتر از او گفته است؟

آنجا که یک سجده ساده را تبدیل می کند با یک شعر مولوی مثال می آورد، بر در حق کوفتن حلقه وجود، سجده که می کنی از نظر تصویر زیبا شناسی برای بنده که مجسمه سازم خیلی خوب می فهمم قضیه را، شما هم که خودتان ماشاء الله در اوج درک زیبا شناختی هستید بنده دولا که می شوید نماز بخوانید سجده که می کنید مثل کوبه در می شوید.

"گفت موسی چیست سر این سجده

گفت بر در کوفتن حلقه وجود"

ببینید از لحاظ زیبایی شناسی این کوبه های دروا الآن می دانید که جزو عناصر زیباشناختی است. مجسمه سازها این را می گیرند این طرف آن طرف می بپرند ترکیب می کنند، کلاژ می کنند آثار زیبایی از آن بوجود می آورند. این زمین خاکی که خیلی ها مسخره شان می کنند وقتی می بینند کسانی افتادند به خاک و زمین و دارند سجده میکنند. او این زمین خاکی را عالم متافیزیک ویرتر و وجود متعالی می گویند. ببینید چه کار عجیبی می کند؟ بعد تو یک گونه ای هستی که به این در وجود داری میگوئی.

حالا ببینیم شماهایی که اینقدر شریعتی را دارید نقد می کنید کدامتان می توانید برای نسل جوان این تصویر زیبا را ارائه بکنید؟ یعنی چه کسی را دارید از ملت می گیرید؟ من می خواهم بگویم متدلوژی امیر کبیر کشی. متنها به جای امیر کبیر روشنفکران کشته می شوند. آنجا امیر کبیر نخست وزیران کشته می شد یک جای دیگر امیر کبیر روحانیون را می کشتند. سیستم این است. متدلوژی ما این است. ممکن است من روشنفکر این کار را از همه بدتر بکنم. من که از حاجب الدوله بدتر می شدم اگر این کار را بکنم!

من از ایسن زاویه با نقد معتمد که بدیهی ترین حرف در گفتگوهای میامی این است که به هر صورت، هر ملتی یک زمانی انقلاب می کند یک زمانی اصلاح می کند. شکل به سامان آوردن شرایط یک ملت همیشه انقلاب نیست. یک زمانی پارلماناریسم است، مبارزات مجلسی



اصلاح می شود و اندیشه های غلط فرهنگی و فکری از بین می رود.

مسئله در شرایط فعلی هم که ما وجود داریم که تقریباً می شود گفت یک حکومت به هر صورت مستقلی تشکیل داده ایم، در شرایط انقلاب نیستیم. من فکر نمی کنم کسی بخواهد همین الان آن بخش از اندیشه شریعتی را که می گویند یا الله بر انداز و زیر و رو کن حکومت را انجام دهد. ما در "رایطی" نیستیم که بخواهیم وجوه بر اندازی اندیشه شریعتی را مطرح کنیم. یعنی فکر

می کنم این یک چیز بدیهی است. هم در اندیشه سیاسی است هم در نسل جوان و فرهیخته ای که داریم و علاقمندان شریعتی که از این بعد نمی خواهند استفاده کنند. اصلاً این بعد کارایی ندارد. ولی در جایی خودش یک کارایی داشته. تمام حرف من این نقطه است. اگر آن کارایی داشت و کار انجام داد ولی ما در جمهوری اسلامی نتوانستیم آرمانهای بلند اسلامی را تحقق بخشیم به چه کسی باید انتقاد کنیم؟ آیا آن

دستگاه ایدئولوژی را که در آن قطعاً نقش داشته و الآن هم نقشی ندارد را نمی خواهیم استفاده کنیم اصلاً نمی توانیم و خارج از بحث است. طبعی است که ما در شرایط اصلاح به سر می بریم. در شرایط اصلاح هم که به سر می بریم بخشهای دیگری از اندیشه های شریعتی را می توانیم استفاده کنیم. حرف من این است. یک ملتی اینقدر شعور و آگاهی دارد نسل جوان ما روشنفکران دینی ما اینقدر آگاهی و انتخاب دارد که گزینشی با اندیشه ها رویرو شود مگر ما همان امیر کبیری که اینقدر علاقه میندیم و تقدیس می کنیم می خواهیم برگردیم به عهد قاجار؟ نه او به عنوان یک جوهره عالی است و ارزشمند است به خاطر تمام نوآوریها و مقاومتهاش در مقابل استبداد. پس ما نمی توانیم برویم به عهد قاجار.

مسئله نخست وزیرهای امروزی اگر بخواهند چنین کاری بکنند یک رئیس جمهور امروزی ممکن است مقبولیت ۱۶۰ سال بعد از آن را نداشته باشد. پس حرف سر این است که آیا ما حتماً باید این تیغ را برداریم و به جانش بیفتیم یا اینکه گزینش کنیم؟ ما می توانیم بگوئیم که از اندیشه های شریعتی در این مقطع این نکته هایش قابل استفاده است. آیا "فاطمه فاطمه است" قابل استفاده نیست؟ آیا مورد نقد است؟ آیا اینکه بنده نباید نه مثل زن منی باشم نه مثل زن بزرگ کرده غریزه باشم این یک حرف همیشگی و درست نیست؟ آیا برای این مقطع از جامعه ما درست نیست؟ پس متدلوژی ما مهم است. کدام روش را باید

برای رو به رو شدن با مفاخر فکری و دینی خود برگزینیم؟ اینقدر بدبینی، پساس، دهشت و شک برای نسل جوان ایجاد کرده اید که نمی دانند بالاخره چه کسی را باید قبول داشته باشد؟ خوب به ناچار به سراغ بیرون می رود.

انتظار نداشته باشید این نسل هویتی داشته باشد، اگر این جور همه متفکران و روشنفکران را از او بگیرند.

یک فکر الآن وجود دارد که اصلاً بیرونی وجود ندارد. خوب این هم یک فکر است. البته طبق خواست ایستادگی بیرونی وجود ندارد. ((با ایها الرسل هذه امتکم امه واحده انا ربکم قاعیدون فاقنون))

ای پیامبران، من پروردگار شما هستم. شما هم امت واحدی هستید. من را بپرستید. همه ما یکی هستیم یعنی انشاءالله که به آن سو حرکت می کنیم. من به یک جامعه جهانی مهدب به طور کامل ایمان دارم و اشته خورشیدش دارد چشم مرا مجروح می کند. همین الان هم آن را می بینم ولی در شرایط فعلی اگر ما بگوئیم استقلال و هویت معنا ندارد یک دروغ است. چون کسان دیگری برای خودشان هویت دارند، یعنی اگر یک جامعه جهانی تشکیل شود نه به آن معنای ایده آلی که مورد نظر ما است که انشاءالله تشکیل بشود ولی در شرایط فعلی جامعه جهانی که تشکیل بشود سایه مستغنی بر سر این جامعه جهانی است.

اگر چنین شرایطی پیش بیاید چه کسی نفر اول حکومت جهان خواهد بود؟

آیا ما ایرانی ها با دو هزار و پانصد سال تمدنی که داریم و مجذوب آن زیبایی و

عظمتش هستیم یا آنهایی که تکنولوژی دارند، استعمار کرده اند، الیاهست سرمایه داشته اند و الآن هم همه چیز دارند و روز به روز هم دارند قوی تر می شوند و ما را هم دارند به خودمان مشکوک می کنند اصلاً بحث "one world" "حکومت جهانی مشترک" فردای جنگ جهانی دوم مطرح شد.

قدم به قدم one world. حالا ماهواره و طیاره و تکنولوژی و اینترنت و کافی شاپ ها و همه چیزهایی که خودمان هم از آنها استفاده می کنیم برای اینکه علم و دانشمان را پیش ببریم و خوب هم هست. الآن تمام اینها وقتی که ما را به سوی جهانی شدن می برند در این جهانی شدن ما واقعا' کجا هستیم؟ ما چه داریم؟ البته من آثار "لیونار" و "فوکو" را تقریباً در حافظه دارم. می خوانم و به شما هم توصیه می کنم بخوانید. نقدهای پست مدرنیستی، حرفهای پندریال، نقدش به فردیست دلبای مدرن، بحث روایتهای بزرگ لیونار. اینها همه باید مطالعه شود. حرف بسیار عالی فوکو که "دانش همیشه در اختیار قدرت بوده" حرف واقعا' جاودانی است.

اینها همه جای خود، ولی آیا آنها به ما هویت می بخشد؟ چه کسی هست که ما را توانا می کند که بتوانیم راست قامت باشیم جز شریعتی ها؟ اگر این شریعتی را اینقدر مجروح بکنید، خوار و ذلیل بکنید بیاندازید این کنار ناچارید مصرف کننده اندیشه های دیگران باشید. این را بنده می گویم که استاد تاریخ و هنر هستم که هر روز نظریه

هایش را مطرح می کنم و با ذره ذره وجود این سخن را احساس می کنم.

وقتی ناچار می شوم هر سال شش هزار سال تاریخ را دوره بکنم و پانزده هزار سال تا عهد پریمیتیو "primitive" بروم و تمام مظاهر فرهنگ و تمدن جهان را به بچه ها درس بدهم. به آنها می گویم بین المللی درس می دهیم. یعنی چیزی می گویم که هر گوشه دنیا بروی همان را یاد بگیرد. بتوانی امتحان بدهی، بیست هم بشوی. این را دارم در این شرایط می گویم یعنی وقتی اینهمه شخصیت را از این ملت گرفتیم و مردم را به هر کدام مشکوک کردیم. این خلاء را چگونه باید پر کنیم؟

باید مفاخر خودمان را بشناسیم، به آنها ارج بگذاریم نسبت به آنها و اندیشه هایشان گزینشی رفتار کنیم در جایی این اندیشه کسار کرد دارد در جایی آن اندیشه و ایدئولوژی سازی هم در مقطع خودش اثر داشته است ولی اگر ما الآن سانسور داریم، زندان داریم، اگر یک متفکر و اندیشمند را به زندان می اندازیم کار بسیار زشتی است. برای ملت ایران بی آبرویی است، آیا گناهش سر این است که او ایدئولوژی ساخت که یک زمانی انقلاب بتوانیم بکنیم؟ یا ما کم گذاشتیم که نتوانستیم پس از آن مرحله وارد فاز بعدی شویم و بتوانیم باید و نباید را به جای اینکه اینقدر از بیرون داریم به آنها می دهیم از درون انسانها بجوشانیم. گناه از چه کسی است؟

من در آن مقام نیستم که بخواهم به کسی توصیه بکنم. این در حقیقت حدیث نفس با

خود می باشد. حرفهایی است که دارم با خودم می زنم شما هم می شنوید.

این طور نیست که ما بگوییم شریعتی مزخرف بود برود دور. اصلاً این کار را نمی کنیم. زبان امروز اینگونه نیست. ولی چنان شکایتی نسبت به اندیشه های او به وجود می آوریم که دانش آموز و دانشجوی ما دیگر نمی تواند به سراغ کتابهای او برود. برای اینکه فکر می کند تاریخ مصرف داشته و تمام شده است. و تازه مرتکب این انقلاب و جمهوری هم شده که جرم بزرگی است. امیدوارم که مفاخر خودمان را قدر بدانیم و در جهان سرفراز باشیم. نوآوری، مدرنیست با تکنولوژی برتر.

های تک "high tee" از ایران بجوشد. اگر ما مردم با هویتی باشیم می شود روزی به جای اینکه میشل فوکو از گوشه دانشکده ای در فرانسه بیاید نوترین اندیشه ها را بگوید از ایران ارجمند خودمان این اندیشه ها برخیزد. و تمام دنیا را تحت الشعاع خودش قرار دهد. کما اینکه شریعتی این کار را کرد به شرطی که ما هویت خودمان را بشناسیم. مفاخر خودمان را ارج بگذاریم و قبول کنیم که روشنفکری دینی می تواند شریعتی را به عنوان مردی برای تمام فصول پذیرد و نقد کردن را بهانه ای برای اتهدامش قرار ندهد.

"والسلام علیکم ورحمت الله"

اسلام ایدئولوژیک، مدرنیته و

جامعه مدنی

در گفتگو با دکتر احسان شریعتی

(محمود تگورج)

- شما در رشته فلسفه

تحصیل کرده اید، دلیل انتخاب

این رشته علاقه شخصی به فلسفه

بود یا تحت تأثیر پدر آن را انتخاب

کردید؟

شریعتی: می دانید که دکتر شریعتی در اسلام شناسی در آغاز بیشتر بر بعد اجتماعی و جامعه شناسانه اسلام تکیه داشت اما در دوره پائینی زندگی به دلیل همزمانی با جریان‌های فکری و سیاسی سال های ۱۳۵۴ و تحولاتی که در نیروهای سیاسی، مذهبی مثل مجاهدین صورت گرفت و در پی آن عده ای مارکسیست شدند، ضرورت توجه و ارزیابی مجدد به جهان بینی فلسفی اسلام و جهان بینی توحیدی در نگرش دکتر به وجود آمد. و این در آخرین آثار دکتر مشهود است. که به عقیده او ما در دوران تکوین مکتب هستیم و مکتب هنوز شکل قطعی و نهایی به خود نگرفته است. بنابراین در بازسازی مکتب به قول و تعبیر اقبال، بعد فلسفی یعنی توجه به عام و آدم، تبیین معنای هستی و به اصطلاح انسان شناسی فلسفی اهمیت فوق العاده ای دارد و در این رابطه در یکی از نامه هایی که به مخاطب

آشنایی فرستاده بود پیشنهاد می کند که بروید فلسفه بخوانید. در آن دوران من در آمریکا تحصیل و مقطع دیرستان را سپری می کردم. طبعاً مسائلی که در سال های ۵۰ مطرح بود بیشتر مسائل فلسفی بود. طرح جهان بینی مذهبی در مقابله با ایدئولوژی هایی که راس شان مارکسیسم قرار می گرفت و مقایسه توان و قدرت آنها با یکدیگر از جمله دغدغه های فکری رایج بود. ما نیز به دنبال این مساله کشانده شدیم و درگیر بودیم، و مانند هر جوان دیگری درگیری فکری داشتیم. مسائل فلسفی مثل ماتریالیسم و اومانیسم و تضادش در رابطه با جهان بینی و احکام و شعائر مذهبی مقولاتی بود که آن زمان نقل می شد بعد از دوران دیرستان به خواندن فلسفه به شکل کلاسیک روی آوردیم. و الآن نیز دوران پائینی آن را طی می کنم. البته در اینجا لازم است این را بگویم که دکتر در باب فلسفه دیدگاه خاصی داشت نظری که اقبال لاهوری نیز عنوان کرده است. تفکیکی وجود دارد ما بین حکمت نظری قرآنی و فلسفه به مفهوم متافیزیک که از فلاطون شروع می شود و تا هگل و هایدگر ادامه می یابد و تاریخ مشخصی دارد. هایدگر می گوید، این علم به طور کامل علم نبوده (فلسفه) بلکه برداشتی از هستی و انسان بوده است و نزد حکمای پیش سقراطی به سیستمی که به فلسفه معروف می شود، تبدیل متفاوت است با آن حکمتی که در جهان بینی توحیدی مطرح می شود. مقابله بین این دو پیش

در تاریخ فلسفه اسلامی به شکل علم کلام و دفاع از این تئوری در مقابل فلسفه های وارداتی یونان و هندیه وجود می آید.

- امروز حکمت و فلسفه با

یکدیگر چه تفاوتی دارند؟

شریعتی: این حکمتی که ما می گوئیم شامل و تعمقی در خود هستی به معنای هستی و تعریف انسان در جهان توحیدی است. ولی فلسفه در غرب به صورت دانش درآمد که این دانش به قول هایدگر، اصولاً تاریخ فراموشی هستی است. چرا که هستی با کل طبیعت و جهان و موجودات یکی گرفته شد، یعنی به واقع بین وجود و موجود خلط شد. که این به اصطلاح کلیت، تجسم مطلق هستی شد و در حالی که هستی آن چنان که قبل از سقراط می فهمیدند به فلسفه های هستی گرایانه شرقی نزدیک تر بود. بنابراین وقتی می گوئیم فلسفه علم خاصی است یک دانش خاصی است که از یونان شروع شده و به آلمان و غرب جدید رسیده و دوره های مشخصی دارد، ولی آن چیزی که به نام سوفیا یا حکمت در شرق به طور کلی وجود دارد به ویژه در جامعه اسلامی با آن علم خاص متفاوت است ولی مصطلح است که می گوئیم جهان بینی فلسفی، انسان بینی فلسفی ولی در واقع منظور ما از فلسفه، سنجش مقابله بین حکمت قرآنی و فلسفه غربی است. فلسفه غربی برای ما درسهایی دارد و ما باید با او دیالوگ داشته باشیم.

- کدامیک از کتابهای دکتر پسر

شما بیشترین اثر را داشته است؟

شریعتی: مهم ترین کتاب های دکتر (اسلام شناسی) در حسینیه ارشاد است، (کویر) است، بعد مجموعه های (جهان بینی و ایدئولوژی) و (مذهب علیه مذهب) را نام می برم. (شیخ علوی و صفوی) از مجموعه شیعه و از مجموعه انسان که بهترین شان (اسلام - انسان - مکتب های مغرب زمین) است

اما مهم ترین آنها از نظر عمق روانی و درونی (کویر) است که اصلی ترین مقاله اش (معبد) است. بنابراین، این کتاب ها به دلیل نگرش خاص به مسائل جوانان بیشتر آنان را تحت تأثیر قرار داده است. خود من هم همین طوری، می توانم این دو دسته بندی را انجام دهم. یعنی از ساده ترین شان که مثلاً (یک جنونش تا بی نهایت صفر) باشد تا معبد (کویر).

- پدر شما با صادق هدایت و جناح های روشنفکران لائیک نیز ارتباط داشت ؟

شریعتی: بله در آثارش می گوید که من در مشهد که بودم محفل ادبی داشتیم. در آن دوران با آثار صادق هدایت و کافکا و سترلینگ و آثار بدبینانه فلسفی آنها آشنا شده است از نظر شعر تحت تأثیر نیما و انقلابش در وزن و قافیه بود.

- پدر شما به سوسیالیست خدا پرست معروف بود (چون اولین کتابی را که ترجمه کرد همان ((خدا پرست سوسیالیست)) بود) و در حزب مردم ایران هم عضویت داشت. علاوه بر این، گرایش دیگری هم داشت ؟

شریعتی: بله، به طور کلی در دوره جوانی که خدا پرستان سوسیالیست، اولین جریانی بود که ایشان با آن همکاری را شروع کرد گرایش به جنبه ملی، نهضت مقاومت ملی، وطن جانی و طالقانی و غیره و بعد کتفدراسیون دانشجویان خارج از کشور بود. پس از بازگشت به ایران درباره نحوه فعالیت سیاسی تجدید نظر می کند و از آن پس نیز به هیچ جریانی تعلق گروهی سیاسی ندارد، اما با جریان هایی نظیر جریان چپ نهضت آزادی، طالقانی، سبحانی و از آن طرف جاما و دکتر پیمان شریک است ولی تعلق

گروهی به هیچ کدام از آنها ندارد، چون اصلاً کارش را کاری فرهنگی و فکری می داند.

- به نظر شما اگر اکنون پدرتان در میان ما بود، در دیدگاه های خود تجدید نظر می کرد ؟

شریعتی: بله مسلماً. اگر به دوره های مختلف زندگی ایشان دقت کنیم و به تفکرش که دائم در حال تحول و برداشت های نو و اجتهادات و ابتکارات فکری بود، به طور حتم با تحولات عظیمی که در ایران رخ داده است، ایشان هم در بسیاری از مواضع و برداشت های خود، تغییر و تحولی به وجود می آورد. ولی اگر در جوهره فکر ایشان، خط معتدی را از اولین نوشته ها، مانند (ابوذر) تا آخرین نوشته ها مانند (حر) ببینیم، در می یابیم که جوهر قضیه هیچ تفاوتی نکرده است، یعنی همان (عرفان، برابری، آزادی) یا مفاهیم کلیدی از این دست در ذهنش پخته تر شده و مانده است. اما مفاهیمی چون ایدئولوژی، امامت مقلاتی هستند که باید تطبیق و مجدداً تعریف شوند.

چون برداشت های متفاوتی را مطرح و به وجود می آورد و ابهاماتی را در بر میگیرد.

- پس شما قبول دارید که ابهاماتی وجود دارد.



شریعتی: بله چون به یک سری از زمینه ها کمتر پرداخته شده و جز اشاره ای به چیزی تصریح نشده است.

- فکر نمی کنید در آن شرایط روشنفکران مذهبی با تکیه به مذهب

اگر در جوهره فکر دکتر

شریعتی، خط معتدی را از

اولین نوشته ها، مانند (ابوذر)

تا آخرین نوشته ها مانند (حر)

ببینیم، در می یابیم که جوهر

قضیه هیچ تفاوتی نکرده است،

یعنی همان (عرفان، برابری،

آزادی) یا مفاهیم کلیدی از

این دست در ذهنش پخته تر

شده و مانده است.

نوعی ایده آلیسم، نوعی

رومانتیسم را در جامعه ایرانی و

باورهای مردمی اشاعه می دهند که

درباره نهایت آن اندیشه ای نمی

شود ؟

شریعتی: البته وقتی از اومانیسم یا ایده

آلیسم می گوئیم باید روشن کنیم به کدامیک

نظر داریم، چون به لحاظ فلسفه هر کدام از اینها

واژه دقیقی هستند. حال اگر منظورتان جنبه

آرمانی یا احساسی این اندیشه باشد، باید گفت

که تفکر و جریان فکری در ایران پایگامی قوی

داشته و اکنون واقع بینانه تر به مسائل می نگرد،

طبعاً تجربه ای به دست آمده و این نظریات در

آزمون عملی و پویا اجتماعی، خودش را به

سنجش گذاشته و نقد شده است. برخی از آنها